اهداء به دکتر غلامحسین صدیقی

پند نامهٔ ماتریدی

بکوشش ایرج افشار

شیخ ابو منصور ماتریدی سمرقندی متوفی در ۳۳۳ هجری از شیوخ بزرك و مورد احترام در صفحات ماوراء ـ النهر و از علمای بزرك فقه و کلام بود. نسبتش به ماترید از قراء سمرقند است. وی تألیفاتی چند دارد. برای احوالش نگاه کنید بـه الاعلام زرکلی ذیل محمد بن محمد، الجواهر المضیئه ۲ : ۱۳۰، فوائد البهیه وجز اینها. رساله‌ای که اینك متن آن در اینجا بطبع میرسد از آثار عالم مذکور است که توسط استاد مجتبی مینوی از روی نسخهٔ شمارهٔ ۱۱۸٤ کتابخانهٔ حسین چلبی (در ترکیه) عکس برداری شده است ـ این نسخه مجموعهٔ رسائلی است در ۲۰۱ ورق و رسالهٔ حاضر در صفحات ۱۱۱ ب ـ ۱۱۵ الف آن قرار دارد و در اینجا به علامت «ح» شناخته میشود. نسخهٔ دیگر که بعلامت «ف» آنرا شناسانده‌ایم جزء مجموعهٔ ٥٤٢٦ کتابخانهٔ فاتح در ۲۵۸ صفحه و مورخ ۷۲۷ ـ ۲٦ و بخط شیخ علی بن دوست خدا الانقری است و آقای مینوی عکس آنرا مرحمت کرده اند. رسالهٔ مورد بحث در اوراق ۲۳۵ ب الی ۲٤۰ الف این مجموعه واقع شده است.

[۱۱۱ ب] بسم‌الله الرحمن الرحیم[۱]

من فوائد قطب المشایخ قدوة السالکین شیخ الاسلام ، علم الهدی
رئیس اهل‌السنة[۲] ، **شیخ ابومنصور ماتریدی السمرقندی** رضی‌الله عنه
وهی عشر ابواب[۳] .

باب اول

باخدای تعالی[۴] بـاید ساخت ، همه بستانند و او بدهد . چون او
دهد کس نستاند .

اورا نگاه‌دار تااو ترا نگاه دارد .

هر که ازو بترسد همه ازو بترسند[۵] .

هر که اورا فرمان برد ، همه کس اورا فرمان برند .

عمر در پرستش او خرج کن که حساب[۶] خرج او خواهد خواست

دنیاپرست مباش که دشمن خدای را پرستیده باشی .

سرمایهٔ عمر خود توحید را شناس .

عقل را بنیاد شمر .

اعتقاد خوب را گنج بی‌زوال دان .

به صبر بلندی جوی .

رضای حق را غنیمت انگار .

سلاح ازعلم ساز .

سخاوت را پیشه گیر .

از فقر وجهاد فخر کن .

از تقوی زادآخرت ساز .

از رستگاری شفیع انگیز .

شادی ازعبادت جوی .
سخن ازشهادت گوی .
نماز و زکوة وحجّ وغزو را بگزار وفراموش مکن .
فرشته و رسول و کتاب خدای تعالی را حرمت دار[۷] .
روز مرگ را پیش‌دل دار .
به‌حکم حق‌تعالی راضی باش .
دلیل راه آخرت پیغامبر را دان .
نمایندهٔ صراط مستقیم خدای را شناس .
سخن خدای را امام دان[۸] .
با نیکان برادری گیر .
حلال را حلال وحرام‌را حرام‌دار[۹] .
گریختن ازخود ، رسیدن به‌حق دان .
هرچ نیابی مجوی .
هرچ به‌دست آری باز ده .
دشمن را میازار ، ولکن اگر دست یابی باطلش کن .
تن را مُراد مده که بسیار خواهد .
اگر شادی خواهی رنج کش ، واگر رنج خواهی کاهل باش .
اگر خواری بایدت خیانت کن .
ازمردم بی‌معنی حذر کن .
نادان را زنده مشمر .
صبورباش تابه مراد برسی .
خویشتن شناسی را بزرگ سرمایه‌ای دان .

درهر کار انبازی طلب .

ازبلا بپرهیز [۱۱۲ الف] وخودرا برو عرضه مکن.

دانش را خوار مدار .

کم گوی و کم خسبو کم خوار[۱۵] .

در طاعت حریص باش وتکیه بر آن مکن .

از معصیت بگریز و از حق تعالی نومید مباش .

باب دوم

تقوی را سپاهی بی‌هزیمت شمر .

از نادان دانانمای حذر کن .

خودرا در علم ازهمه کمتردان .

بیاموز وبیاموزان .

ناشنوده مگوی .

کس را به افراط منکوه ومستای .

آنچه به گوش شنیدی[۱۱] هوش دار .

راست گوی وعیب مجوی .

راستی که به دروغ ماند مگوی .

نخست اندیشه کن آنگاه بگوی .

خودرا امر معروف کن .

تانپرسند مگوی ، تانخوانند مرو .

جنگ دیگران مخر .

سخن به اندازه گوی .

باهر کس مپسند آنچ نپسندند .

مفروش آنچ نخرند .

مزن بی گناه را ـ کت نزنند .

مکن تا نکنند .

درگذر تا درگذارند .

نیکی کن تابدل یابی .

نیکنامی را به جان جوی .

خطا را صواب مدان .

بلا را نتیجهٔ هوا[۱۲] دان .

از گناه لاف‌مزن و گناه برخود مبند .

چرب زبان باش [ظ : مباش] دَرمدح گوئی .

در سخن گفتن از جواب اندیش .

به آتش حسد دل‌را مسوزان .

آنچ نرود مران .

آنچ ننهاده‌ای برمگیر .

کارنا کرده به کرده مگیر .

پرده‌پوش باش .

دل‌را بازیچهٔ دیو مساز .

از بلا عبرت گیر .

نیکوخو و کم‌آزار باش .

جفا ، پیشه مساز

نهان خویش بهتر از آشکارا دار .

طعام وشراب به اندازه خور .

سخن به اندازه گوی .

به اندازهٔ طاقت و وسع مردمی دریغ مدار .

کس را به سخن سخت رنجه مگردان .

درآرایش مکوش و خویشتن آرای را مستای .

توفیق ازفضل خدای دان .

باب سوم

از برای جاه ومال کار مخاطره مکن . هر که بدین‌کار نکندسخنش مشنو .

جمع مال را اقبال دان ، خرج ناکردنش را ادبار دان .

نان هر کس مخور ، ولکن[۱۳] نان به‌همه کس بخوران .

ازدرویشی مترس .

[۱۱۲ ب] از دادهٔ حق‌تعالی خور تا کم نیاید .

دهنده خدای‌را دان .

حکمت خدای را برتر ازدانش خود دان .

دانش خودرا برمشمر .

بردادهٔ خدای ازسپری شدن مترس .

شکر خدای به عمل گزار .

تدبیر را به تقدیر حواله کن .

مال را عاریت دان .

ثنارا برخود تهمت پندار .

جان‌را امانت دان .

عمررا عنایت خوان .

تن درستی را غنیمت شمر .

اجل را درهیچ‌حال فراموش مکن .

سخن درقیاس خودگوی را بنیوش .

چشم را درصواب الهی‌دار[١٤] .

سودی که آخر آن زیان باشد گرد او مگرد .

ازآموختن میاسای .

کار ازخود چنان نمای که ازآن درنمانی .

بزرگ سخنی مکن .

عزت وجاه ازدانش طلب .

یقین‌را ازبرای‌مال بی‌قدر مکن .

نسیه را مال مشمر .

بخشنده و بخشاینده خدا را دان .

ازلجاج و بی‌آزرمی حذر کن .

هر گناهی را کم ازعذر انگار .

عفو از هیچ کس دریغ مدار .

خودرا اسیر شهوت مساز .

سبکساری در راستی ضعیف شمر .

اگر صلح نه به مراد رود ، جنگ را باش .

جنگی که درآن فریب بینی مکن .

اگر هزار دوست داری یك دشمن مگیر .

دوستی نمودن دشمن به دوستی مدان، و بر کردار دشمن دل مبند .

دشمن را در حال خوار مدار .

ازهیچ دشمن اگر چه حقیر بود ایمن‌مباش.

ازدشمن چندانك بیشتر ترسی [بیشتر] حذر کن [۱۵].

هر که ازتو بترسد ازوبترس.

بادشمن دشمن دوستی‌دار.

برهرچه دل بربدی آن گواهی دهد ازسر آن برخیز.

بادوستانِ دوست میانه‌باش.

ازدشمنِ دوست غافل مباش.

جهان ازعیب وهنر خالی‌نیست، عیب مجوی.

چندانی مستای کسی را که اگر خواهی نتوانی نکوهید.

اگر چه زیان رسد قول را از راستی بازمگیر.

باندازهٔ خود دستگیری دریغ‌مدار.

بربی‌رحم رحمت مکن.

ازعاجز ونو کیسه درم وام مخواه.

حرمت خاندان قدیم نگاه‌دار.

در زاهدی که جاهل [۱۱۳ الف] باشد اعتقاد مکن.

باناشناخته سفرمکن.

اندك خودرا بهتر از بسیار دیگران دان.

تابتوانی نیاز خود برخلق عرضه مکن.

نکوهش چیزی ازسر دریغ مدار.

امانت بر گزاف مستان.

ودیعت آشکارا باز ده.

به توانگری فخر مکن.

بکوش تاافریبنده نباشی .

امانت نگاه‌دار تاتوانگر شوی .

یقین بدانك هرچ ازان تست به کس ندهند .

بودنی را بوده پندار .

خصومت وتعصب را نجاست شمر .

باب چهارم

زبان راازخو کردن به دشنام بدصیانت کن .

عاقبت مزاح کردن وخیم شمر .

مردم[۱۶] را درپس پشت همان گوی که در روی نوانی[۱۷] گفت .

کردار خویش بیش ازگفتار دار .

بیهوده گویی را سرهمه آفتها دان .

منت بدار ومنت منه .

ناسپاس وبی‌منت را به‌خود راه مده .

نیازمندان را برسر مزن.

اگردربند چیز کسانی خودرا بندهٔ ایشان‌دان[۱۸] .

گمان مسلمانان را درحقّ خود خطامکن .

حاجت روایی را بزرگ‌کاری شناس .

نیکوکاری[۱۹] خودرا بەمنت نهادن به‌زبان میاور .

دوستان را بد میاموز .

در بدی یاری مده .

بترس ازان دوستی که با دشمن توباشد

زشت نام را به نزدیك خود راه مده .

درجایگاه تهمت مرو .

به غم کسان شادی مکن .

باب پنجم

حقّ اهل‌بیت خویش بشناس وبرایشان استخفاف مکن .

بنده‌ای که فروخت خواهد نگاه مدار .

کسی‌را که بی‌تو کارش بر آید مترسان .

عقوبت به اندازهٔ گناه کن .

خلق‌را به‌خویشتن امیدوار گردان .

بر نیکی کردن بهانه‌جوی باش .

ناپذیرندهٔ پند را پند مده .

درجایی که باشی خدای باتست برسلطان گستاخ مباش .

ناصر و معین در کل احوال خدای‌را دان .

آنگاه ترس که ایمن[۲۵] باشی .

در توانایی کینه مکش .

از زمانه وخصمی او بترس .

ضعیف‌تریی حیلتی [۱۱۳ ب] را قوی‌ترین قوتی دان .

کمترین آهستگی را ستوده بربسیار ستایی‌دان .

ازمردمان ناراست پهلو تهی کن .

خویش درویش را خوش دل دار .

مردم سبکسار را به‌هیچ کس مدار

هرعلم که ستوده نیست مجوی .

غم با کسی گوی که غم ازتو بتواند برد .

درمهمات ضعیف رای [و] خسته‌دل مباش .

عورتان‌را برمردمان به‌هیچ جای استوار مدار.

طعام وشراب کم خور ـ بده تابخورند .

باخلق چنان زی که با تو زیند .

آن ورز که از ورزش او پشیمان نشوی .

دهنده[۲۱] خدای‌دان وسپاس ازو دار .

بازگشت همه بدو بین .

حکمت وعافیت[۲۲] را از حق‌دان که آن عطائی بزرگ است .

درشهرت خویشتن داری ازهمه وقتی زیادت کن .

عهدکرده را درحال سخط ورضای نیکو نگه‌دان .

عیال هوا وآرزو مباش .

دل را به‌دین داناکن .

تن را به‌طاعت ناشکیباکن .

چون جاه‌و مال یابی ازخویشتن شناسی غافل مباش .

چون‌بااهل دنیا نشینی دین‌را فراموش مکن .

عزت وحشمت درعدل وانصاف دان .

مال به‌ناحق وناجایگاه صرف مکن .

ازعادت فرومایگان بپرهیز .

به‌وقت توانگری بزرگ همت باش .

به‌وقت درویشی خویشتن خوار مکن .

درسختیها صبرپیشه کن .

وقت‌را هیچ بدل مشناس .

اندك دردی بسیار دان .

از پیشهٔ خود ننگ مدار .

هر نعمتی را زوال درعقب دان .

هرغمی‌را فرج درعقب شناس .

باب ششم

به‌رضای خلق زندگانی خوش گردان .

سخاوت را به‌راست کردن وعده‌دان .

درسفر، خوی خوشتر ازان‌دار که درحضرداری .

دیانت را به‌هنگام خویش قوی دست گردان .

تن‌را در دریای آرزوها غرق مکن .

بد کن با آنك قدر خستگی نداند .

یافتن مهتری در کوشش بسیار مدان .

ازعادت[۲۳] بخل مهینگی مطلب .

دلیل راه‌راست علم‌را شناس .

دوستی دلها ازخاموشی و کم آزاری جوی .

دردلیری [۱۱٤ الف] بوقت زیان مدان .

دشمنان‌را دشواریها نمای .

سفیهان[۲٤] را مردم مدان .

باجنك خویشان مدارا کن .

برمتکبّران تکبّر فریضه شمر .

به‌چشم حقارت درهیچ کس منگر .

اگر نام خواهی راز زبان بیرون میاور .

نان به سفله وبددین مده .

بامیهمان تکلف مورز .

قرین بد را به خانه راه مده .

به بخل وفساد فخر مکن .

خودرا از حال خود خالی مساز .

مگوی آنچ جواب نتوانی شنود تا عذرت نباید خواست.

توشه از تجربت ساز .

سود دوجهانی درصحبت دانا شناس .

خوی نیك برای مردم اهل‌دار .

پیغامبران را زنده شمر .

لذت عمر درصحبت نیکان دان .

مرگ را جدائی مطلق شمر.

دوزخ نقد نادانی را شمر .

در حوادث جز به‌خدای پناه مگیر .

میان خود وخدا دل راست‌دار تا با خلق بتوانی داشت .

رشتهٔ اومید هرگز مگسل .

هرك از خود خبر ندارد ازو دور باش که رحمت حق تعالی روی به تو دارد .

ازو مگریز از انجا که آمده‌ای اگر خواهی و اگر نه بدان باز گردی .

مشورت همواره به‌کار دار .

خواسته را فدای تن کن .

توانگری مطلب .

از درویشی ایمن[۲۵] باش .

باب هفتم

بر گذشته و شکسته و ریخته افسوس مخور.

تمام زیرکی را عاقبت شناسی نام‌نه .

عمر را در بادیه به آخر مرسان .

محال را به‌هیچ تأویل باور مکن .

زیان به‌هنگام را سود پندار .

برموضع مدارا پند را جهل پندار .

باهمه‌کس به‌آشتی باش .

درلاف‌گاه منشین .

ازمال دزدیده قسمت مستان .

مردم بی‌رحمت را اهل دوستی مشمر .

از آشنایی که معیوب باشد کرانه‌کن .

خدمت هیچ ناسزا مکن .

به‌جای نامردم رنج مبر .

با نیك نادیده صحبت مدار .

بامردم فرومایه منشین .

ازغماز وفا چشم مدار .

هرك ازملامت نترسد ازو کرانه‌کن .

باکودکان تدبیر مکن .

برزنان استوار مباش .

بیرزنان را به‌خانه [۱۱٤ ب] راه مده .

بیمار نادان را دارومکن .

جوان مست را پند مده .

درپند دادن نادان روزگار مبر .

شغل اگر چه خرد باشد به ناآزموده مده .

حاجت ازحق شناس و[۲٦] خواه .

دوستان را ازعیبشان آگاه کن .

ازدوست نیك جفا وخطا مگیر .

دوست را به‌وقت یاد دار .

به هیچ بدی هم داستان مباش .

راز خویش از دشمن ودوست پنهان‌دار .

رازداران را به وقت خشم آزمای .

چون به نزدیك بزرگان درآیی چشم را صیانت کن .

مردم را به معاملت بیازمای ، پس با او دوستی گیر .

دوست‌هم حال وهم‌جنس خود جوی .

بردوست نادان اعتماد مکن که‌تکیه برآب کرده باشی وغرقه‌شوی.

بیم را تلخ‌تر ازمرگ دان .

ایمنی[۲۷] را خوش تر زندگانی شناس .

حقیقت زندگانی تن‌درستی را شمر .

بهتر از زندگانی نیك نامی را شناس .

به ظاهر هیچ کس فریفته مشو .

بارخود تاتوانی بردیگران میفکن وبار دیگران بکش .
کس را به خصومت وجنك وعده مکن .
مرك و زندگانی بی‌منفعت یکی شناس .
ازآسمان بزرگتر سخن را دان .
بدترین عیبی بسیار گفتن را شناس .
انکار را برهمهٔ حیلتها دان .
هرچ شرف علم بدان پیوسته نیست آن‌را هیچ نام‌نه .
معلم برحقیقت جز خدای را مدان .
شناخت خدای راهم به‌او دان .
شریعت را تن انگار .
طریقت را دل شمر .
حقیقت را جان شناس .
بزرگان‌را به‌یکبارگی به‌خود نزدیك مدار .
برچیز کسان سخت مهربان مباش .
به‌مال دیگران بخیلی مکن .
کسان را ازخویشتن ایمن‌دار .
مزدور را به‌حرب مفرست .
به بسیاری خواسته سرفرازی مکن .
ازسلطان برحذر باش ، اندك نوازش ازو بسیاردان .
باخداوند دولت مکاوحت مکن که کم آیی .
برهیچ آفریده افسوس مکن .
دراحترام پیران دانای خردمند مبالغت نمای .

ناخوانده [۱۱۵ الف] به مهمان مرو .

طمع ببر و خوش بزی .

به‌زیارت نیکان زنده ومرده برو .

به‌سبب آنك تونیك باشی‌بدان‌را طعنه مزن .

ازدوست ودشمن نصیحت باز مدار .

سنت بد منه که تاروز قیامت دردعای بدِ خلق بمانی .

سخن بد را گوش مدار .

باب هشتم

هر که به‌سال وعمر ازتو بیش باشد اورا بزرگ‌دار .

علم اگر چه دورباشد بطلب .

روزگار گذشته را امام خود[۲۸] ساز .

سلامت درنگاه داشت زبان‌دان .

برقول هر کس اعتماد مکن .

سخن نیکو ازهمه کس یاد گیر .

آن جهان را ازجهت این جهان مفروش .

خودرا همان خواه که بندگان حقّ را خواهی .

دارو به تن‌درستی خور .

از دوست حسود پرهیز کن .

هر کس راکار درخود او فرما .

باب نهم

معیوب را شوم دان .

امین بی‌غرض معین کن .

حزم را کاربند .

جهان به‌عمل نگاه‌دار .

مُلك به‌وزیر خدای ترس مضبوط‌دار .

دشمن را به مشورت برانداز .

دولت را به تواضع بنده کن :

راه یافت مقصود جز صبر را مشناس .

لشکر بی‌نصیحت را لشکر مدان .

رعیت بی‌طاعت را رعیت مدان .

دلیر بی‌سلاح را نادان شمر .

آبادانی ملك خواهی برخلق ببخشای .

افزونی ونظام ملك خواهی خشنودی خالق وخلق طلب کن .

شغل[۲۹] بزرگ را بمرد خُرد خُرد دان .

شغل خُرد را به‌مرد بزرگ بَزرگ دان .

نیکویی جز به‌جای سزا مکن .

دشمنی فساد را فریضه دان.

سبکساری را خری و دیوانگی شمر .

درحوادث معینی بهتر از صبر مدان .

حسد وبخل وخشم را زهرجان وجاه ومال شمر .

امیرغافل را امیرخودمکن.

فرومایه را به‌خود راه مده .

بلای ناگهان جهان پرستی را دان باسلطان قاهرمست .

صحبت باخردمنددار .

ندیم جهان دیده گزین .

[۱۱۵ ب] درجهان گیری، سلاح ازسخاوت و مدارا ساز .

عالم را آبادان به‌بذل‌و عدل دان .

از[۳۰] مردم اصل‌جوی که اصل خطا نکند .

دل‌را پاک‌دار تابه مراد برسی .

امام گزیده گیر نه امام نااهل .

میر بی‌باک را بی‌سلامت شمر .

برخود ثنا مگوی وثنای تو که‌دیگران گویند فخر مکن .

نفاق را بی‌علمی دان .

اگر ممکن بود که قضا بگردد به تدبیر عاقلان[۳۱] دان .

راه تدبیر به‌خلاف راه‌تقدیر شناس .

به عیب خویش بینا باش .

خویشتن‌را به طمع معروف مکن .

راحت از رنج طلب .

رنج‌را نتیجهٔ آسایش دان .

شادی را در کوشش دان .

توانگری را به‌دام خرسندی گیر .

باب دهم

هنر به‌خواری دست آر تاعزیز شوی .

بلارا به صدقه دفع کن .

حرمت‌را بهتر ازمال نگه‌دار .

ملک را تبع حرمت دان .

مردم متکبّر را دیو شمر.

ناحق شناس را بدتر از ستور شناس.

ازصحبت ناجنس بپرهیز.

پند دوست دانا قبول کن.

از زمانه عبرت گیر.

مشورت بادشمن کن، پس بدانچ او گوید مرو.

آتش هوا بکش.

به سخن تلخ دشمن ازجای مرو و عادت نیکوی مگردان.

ازخصم سپر میفکن.

درجنك بلند آواز باش.

خودرا معتمد مدان تاهمه کس برتو اعتماد کنند.

سخن نیك‌را عزیزدار.

گردش را ثباتی مدان.

تدبیر هوا را خطری منه.

اگر خواهی که رسوا نگردی لجاج مکن.

اگر همه خلق‌را دشمن خود خواهی متکبّر باش.

نیکویی خدای تعالی را باهمه کس بگوی ونیك وبدخود پنهان‌دار.

ازچشم بد بترس.

خشم خدا را به تواضع پیش‌رو.

معیشت تنك را به توکل دفع کن.

دین را به علم نگاه‌دار.

اگر چراغ دل‌خواهی تن آسایی را بگذار.

اگر کم خصمی خواهی به خویشتن مشغول باش .
اگر خلق را دوست خواهی مال‌را دشمن گیر .
اگر خودرا آسوده خواهی بد مکن .
[١١٦ الف] اگر عزّ خواهی هزل بگذار .
اگر خدایی[۳۲] خواهی از استخفاف بپرهیز .
اگر جنك خواهی بخل کن .
خواری درسؤال دان .
آزار را به هدیه ازپیش بر گیر.
دعارا بهتر ازسپاه دان .
اومید بهتراز گنج دان .
درآن کوش که به مرگ زنده شوی .
هرچ دون خدای است همه را باطل دان .☆

حواشی

١ ـ ف : رب وفق .
٢ ـ ف : رئیس اهل‌السنة (ندارد) .
٣ ـ ف : وهی عشر ابواب (ندارد) .
٤ ـ ف : (ندارد) .
٥ ـ ح : بترسد .
٦ ـ ف : جواب .
٧ ـ ح : دان .
٨ ـ ح : دار .

☆ در دنبال این رساله ذیل عنوان « مناجات ابومنصور » شانزده سطر درج شده است که از کلمات خواجه عبدالله انصاری و منقول از مناجات نامه و دیگر رسائل اوست.

در حاشیهٔ نسخه «ح» همبدین مطلب اشارت رفته است. لذا از نقل دنبالهٔ مطلب خودداری شد .

۹ ـ ف : دان .
۱۰ ـ ح : خور .
۱۱ ـ ف : شنودی .
۱۲ ـ ف : هوا .
۱۳ ـ ف : ولیکن .
۱٤ ـ ف : دار .
۱۵ ـ ف : ازدشمن چنانك بیشتر ترس ، ح : ازدشمن چندانك بیشتر حذر کن.
۱٦ ـ ف : مردمان .
۱۷ ـ ف : بتوانی .
۱۸ ـ ف : دان .
۱۹ ـ ف : نیکو کرداری .
۲۰ ـ ح : آمنی .
۲۱ ـ ف : دهنده از .
۲۲ ـ ح : عاقبت .
۲۳ ـ ف : اعادت .
۲٤ ـ ح : سفها .
۲۵ ـ ح : آمن .
۲٦ ـ ف : «و» ندارد .
۲۷ ـ ح : آمن .
۲۸ ـ ف : خرد .
۲۹ ـ ف : (ندارد) .
۳۰ ـ ح : چیزی از .
۳۱ ـ ح : عقلا .
۳۲ ـ ف : حداسی، ح : جداسی ـ از خدایی مراد بزرگی و سروری است .